

روایت شعر و جایگاه راویان اشعار

دکتر باقر قربانی زرین

دانشیار دایرة المعارف اسلامی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(از ص ۱۳۳ تا ۱۵۰)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۰۹

با یاد استاد ایرج افشار

روایت گر فرهنگ ایران زمین

چکیده:

یکی از راه‌های حفظ و انتشار اشعار در گذشته روایت راویان بوده است. معنای لغوی روایت در عربی حمل آب بوده و سپس در مفهومی مجازی به نقل شعر و خبر نیز اطلاق شده است. در زبان فارسی شاعران با آوازی خوش اشعار خود را می‌خواندند و یا برای خود راوی یا راویانی بر می‌گزیدند با حافظه‌ای قوی تا اشعار آنان را با آواز بخواند. این راویان ویژگی‌هایی داشتند. در این نوشتار این ویژگی‌ها از لایه لای سروده‌های شاعران استخراج و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: روایت، راویان، شعر فارسی، شعر عربی.

مقدمه

حفظ و گسترش اشعار در گذشته به چه شکل بوده است؟ راویان اشعار چه ویژگی‌هایی داشته‌اند؟ روایت شعر بر کدامین اصول و مبانی مبتنی بوده است؟ یکی از مباحث مطرح در ادبیات هر ملّتی، صحت انتساب آثار منظوم و منثور آن ادبیات به صاحبان آن آثار است. اگر این مبنا سست باشد بنای ادبیات ناستوار و نامیزان خواهد بود. تحقیقات سبک‌شناسی، نقد ادبی، مباحث جامعه‌شناسی و زمینه اجتماعی ادبیات و بسیاری از مباحث مهم ادبی بر این پایه استوار است. یکی از مباحث مهم در ادبیات، بررسی نقش راویان در حفظ و گسترش اشعار و ویژگی‌های آنان است.

مفهوم لغوی و اصطلاحی «روایت»:

روایت واژه‌ای عربی است و پیش از آن که مدلولی علمی – ادبی داشته باشد بر معنایی مادی و حسی دلالت می‌کرد. روایت در لغت به معنای حمل آب است و «راویه» حیوانی را گویند که آب حمل می‌کند (خلیل بن احمد، ج ۸، ص ۳۱۱؛ ابن درید، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ازهری، ج ۸ ص ۳۱۴) جاحظ (/الحيوان، ج ۱، ص ۳۳۳) تصریح می‌کند که راویه شتری است که مشک آب حمل می‌کند. لبید بن ربیع (ف ۶۶۱ م؛ ص ۱۹۶) سروده:

فَتَوَلَّوْا فَاتِرًا مَّشِيَهُمْ كَرَوَايَا الطَّيْعِ هَمَّتْ بِالْوَحْلِ

رَوَايَا، جمع راویه، شترانی هستند که آب حمل می‌کنند. سپس کلمه «روایت» به معنی مطلق حمل کردن در لغت به کار گرفته شد و راویه بر حیوانی اطلاق گردید که کالایی را جابه‌جا کند.^(۱) سپس این واژه معنای مجازی یافته و در معنی «حمل شعر و خبر» به کار رفته است و راوی و راویه به کسی گفته شده که خبر یا سروده شاعر را حمل [= حفظ] کرده و آن را در مجالس و مناسبت‌ها نقل و منتشر کند (برای تفصیل نک: اسد، ص ۱۸۸). نابغه ذبیانی (ف ۶۰۴ م) سروده است:

أَلِكْنِي يَا غَيِّينُ إِلَيْكَ قَوْلًا سَتَهْدِيهِ الرِّوَاءُ إِلَيْكَ عَنِّي

(طبری، ج ۱، ص ۱۵۶)

«ای غیین! پیغامی برایت دارم که راویان به زودی برایت خواهند آورد».

غمیره بن جُعیل، شاعر دوره جاهلیت، نیز که قوم خود بنی تغلب را دشنام داد و

سپس پشیمان گشت چنین سرود:

نَدِمْتُ عَلَى شَتْمِ الْعَشِيرَةِ بَعْدَمَا مَضَتْ وَاسْتَتَبَّتْ لِلرَّوَاةِ مَذَاهِبُهُ

فَأَصْبَحْتُ لَا أَسْتَطِيعُ دَفْعاً لِمَاضِي كَمَا لَا يَرُدُّ الدَّرُّ فِي الضَّرْعِ حَالِبُهُ

(ابن سلّام جمحی، ج ۲، ص ۵۷۴-۵۷۳؛ ابن قتیبّه، ج ۲، ص ۶۵۰)

«اینک که راویان دشنام مرا (نسبت به قوم خود) در همه جا هویدا کرده و آشکار

ساخته اند پشیمانی من سودی نخواهد داشت چرا که نمی توانم گذشته را بازگردانم

همان سان که شیر دوش نمی تواند شیر را به پستان حیوان بازگرداند!»

ابن فارس (ج ۲، ص ۴۵۳) «روایت» را در معنی سیراب شدن آورده و افزوده که راوی

علم و خبر نیز که برای جماعتی روایت می کند آنان را در آن زمینه سیراب می گرداند.

ابن فارس بدین گونه ارتباط میان دو مفهوم روایت را بیان کرده است.

اغلب معانی دیگری که برای ماده «روی» نقل شده است نیز با آب مناسبت دارد.

روز هشتم ذی الحجه را «ترویه» نامیده اند زیرا حاجیان به دنبال تهیه و حمل آب

مصرفی خود در عرفات می باشند. همچنین «سحاب روی» به معنی کثیر الماء می باشد.

البته متعلق فعل «روی» باید چیز صافی و روان باشد. لذا در حمل آب و فکر و کلام به

کار رفته است و شاید به همین مناسبت آخر شعر را «رَوی» گویند زیرا حامل شعریت و

نظم سخن است. و روانی و صافی منظومه نیز بدان صورت می گیرد. (شانه چی، صص ۱۲-

۱۱).

در مرحله بعد مفهوم روایت افزون بر حفظ و نقل اشعار، بر تصحیح، شرح، تفسیر

و اسناد اشعار نیز اطلاق می شد (اسد، صص ۱۹۰-۱۸۹) و راویانی بودند که سروده های

شاعران را تصحیح می کردند (برای نمونه نک: ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۲۵۸؛ مرزبانی،

صص ۲۸۹-۲۹۰) بسیاری از راویان، خود نیز شاعر بودند: امریء القیس راوی ابودؤاد

ایادی بود (مدنی، ج ۵ ص ۱۶۲) حُطَیْنَه راوی زهیر بن ابی سُلَی و آل زهیر بود (ابن سَلَام جمحی، ج ۱، ص ۱۰۴) جمیل بن عبدالله راوی هُذَیْه بن خَشْرَم بود و... (برای تفصیل نام راویان نک: ابن سلام جمحی، ج ۱، ص ۹۷، ج ۲، ص ۵۴۵؛ ابوالفرج اصفهانی، ج ۸، ص ۹۱؛ مدنی، ج ۵، ص ۱۶۲) گاه راویان چند شاعر گرد هم می‌آمدند و دربارهٔ این که کدام یک از شاعران، «شاعرتر» از دیگرانند بحث می‌کردند (نک: مرزبانی، ص ۲۵۲). از اواخر سدهٔ نخست هجری تدوین شعر جاهلی عرب آغاز گشت و روایت با کتابت همراه شد و به نقل شفاهی بسنده نشد (بلاشر، صص ۱۲۱-۱۲۲) و راویان بزرگی ظهور کردند که بررسی تفصیلی جایگاه آنان و مباحث روایت در شعر عربی نیازمند نوشتاری مستقل و بحثی گسترده است. راویان در بنیاد نهادن علوم و مباحث مربوط به بلاغت نیز مشارکت فعال داشتند و بدون نقل‌های آنان، بسیاری از شواهد مباحث بلاغت و بدیع ثبت و ضبط نمی‌شد (نک: عتیق، صص ۴۴-۳۲).

راویان شعر فارسی:

در ادبیات فارسی نیز ایرانیان سنت روایت را از عرب فرا گرفتند (سمیعی، ص ۴۴) کهن ترین اشاره به وجود راوی در سرودهٔ پدر شعر فارسی، رودکی سمرقندی، است:
شاعر شهید و شهره فرالاوی وین دیگران به جمله همه راوی
(رودکی، ص ۱۰۵)

خود رودکی نیز روای ای به نام «مج» داشته:

ای مج کنون تو شعر من از برکن و بخوان از من دل و سگالش از توتن و روان
(رودکی، ص ۵۲)

شمس الدین محمد فخری اصفهانی، شاعر و مؤلف سدهٔ هشتم هجری، نیز گفته:
«استاد سخن رودکی و راوی او مج» (شاد، ج ۵ ص ۳۸۴۵)

البته برخی مج یا ماج را به معنی مطلق راوی نیز گفته اند (رشیدی، ص ۹۲۱؛ هدایت، ص ۶۶۶) به تعبیر زنده یاد استاد محمد معین ظاهراً به مناسبت اسم راوی رودکی این

معنی را ساخته اند (خلف تبریزی، ج ۴، پانوش ص ۱۹۳۲) یعنی روایت اشعار رودکی تا بدان حد اهمیت داشته است که نام راوی اشعار او به معنی مطلق راوی فرض شده است. برای رودکی راوی دیگری نیز گفته شده است. سوزنی سمرقندی سروده:

بلبل چه شود رازل و راوی و بخواند بیت و غزل رودکی اندر حق عیار^(۲)

زنده یاد استاد سعید نفیسی (ص ۵۵۲) احتمال داده اند که «چون کلمه رازل معنی لغوی ندارد پیداست که در اصل به جای «رازل و راوی» می‌بایست «رازل راوی» بوده باشد که نام راوی اشعار رودکی است ولی تاکنون به چنین نامی برخوردیم ام و چون گفته سوزنی در این زمینه سند است باید آن را پذیرفت» (نیز نک: دهخدا، ج ۸، ذیل «رازل»).

به تصریح نظامی عروضی (ص ۷۷) ابودلف، راوی شاهنامه و علی دیلم کاتب آن بوده است در شاهنامه (ج ۸، ص ۴۸۶) نام بودلف، علی دیلم و حیی قتیبه به عنوان «نامداران شهر» آمده است:

ازین نامور نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
حیی قتیبه ست از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان

به گفته علامه تقی زاده (ص ۸۱) از مضمون کلام خود فردوسی چنان بر می‌آید که این اشخاص (علی دیلم و بودلف) از بزرگان شهر طوس بوده اند نه کاتب و راوی. در مقدمه قدیم شاهنامه منشور که به فرمان ابومنصور عبدالرزاق طوسی تدوین گشته بود نام چهارتن به عنوان راویان و تدوین کنندگان آمده است: ساح یا سیاح خراسانی از هرات، یزدان داد پسر شاپور از سیستان، ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و شادان پسر بُرزین از طوس. (هزاره فردوسی، مقدمه قدیم شاهنامه، ص ۱۳۶) تقی زاده (ص ۶۰-۵۹) مشخصات آنان را به تفصیل یاد کرده است. نولدکه (ص ۳۰) بعید ندانسته که ساح یا سیاح همان ماخ، مرزبان هرات باشد که فردوسی در شاهنامه (ج ۷، ص ۴۶۶) از او یاد کرده است:

یکی پیر بد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری

جهان‌دیده یی نام او بود ماخ	سخن دان و با فرّ و با یال و شاخ
بپرسیدمش تا چه داری به یاد	زهرمز که بنشست بر تخت داد؟
چنین گفت پیر خراسان که شاه	چو بنشست بر نامور پیشگاه ...

در شاهنامه از نام و نشان این چند تن سخن به میان آمده است :

چنین گفت فرزانه شاهوی پیر	ز شاهوی پیر این سخن یاد گیر
که در هند مردی سرافراز بود	که با گنج و با لشکر و ساز بود

(فردوسی، ج ۷، ص ۳۱۹)

نگه کن که شادان بُرزین چه گفت	بدانگه که بگشاد راز از نهفت
-------------------------------	-----------------------------

(همان، ج ۷، ص ۳۶۱)

یکی دیگر از مؤلفان یا مآخذ روایت شاهنامه منشور «آزادسرو» نامی بوده و نسخه‌ای از *خدای‌نامه* را داشته و به اخبار ایران قدیم احاطه داشته و نسب خود را به سام نریمان می‌رسانیده است. ظاهراً وی در سن پیری مآخذ روایت داستان مرگ رستم در شاهنامه منشور شده است (تقی زاده، ص ۶۰) در شاهنامه (ج ۵، صص ۴۳۹ – ۴۳۸) آمده است:

کنون کشتن رستم آریم پیش	ز دفتر همیدون به گفتار خویش
یکی پیرید نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر زدانش سری پرسخن	زبان پر ز گفتارهای کهن

به تعبیر نولدکه (صص ۳۰، ۷۰) فردوسی از مأخذهای کتبی استفاده کرده است ولی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی مطلب را از کسی شنیده است و حال آنکه در کتابی خوانده است.

سنت روایت در اشعار فارسی تا آنجا که این بنده تتبع کرده ام تا زمان ادیب الممالک فراهانی (ف ۱۳۳۶ هـ . ق) ادامه داشته است، و برخی شاعران حتی نام راوی خود را نیز در سروده‌هایشان ذکر کرده اند. البته ممکن است که در سده‌های سپسین به تقلید از گذشتگان کلمه «راوی» در اشعار آمده باشد. از آنجا که تا به حال تحقیقی جامع پیرامون این راویان در ادبیات فارسی صورت نپذیرفته نام شاعرانی را که به داشتن

راوی و گاه نام وی تصریح کرده اند به ترتیب تاریخی در ذیل می‌آورم تا مقدمه‌ای باشد برای پژوهش‌های بعدی.

عنصری بلخی :

از بوی خوش مدح تو هر کس که بخواند
چون نافه شود راوی مداح ترا فم^(۳)
ناصر خسرو:

اگر راست گویند گویند ما
همه راوی و ناسخ ناصریم
(ص ۵۰۵)

ابوالفرج رونی:

راوی بنده خوانده در مجلس
مدحت فتح مرو و نیشابور
(ص ۷۴)

عثمان مختاری: نام راوی وی محمد بوده است. عثمان مختاری (صص ۳۳۳-۳۳۴) در قصیده‌ای که در مدح حمزه بن محمد گفته نام راوی خود را آورده است:

هست زابرامم احتراز نمودن
نیست به خدمت نیامدن ز تنعم
پیش تو شعر مرا محمد راوی
خواند بسیار به زمن به ترنم
مسعود سعد سلمان، که نام راوی او خواجه بوالفتح راوی بوده، سروده:

بر من این شعرها به عیب مگیر
خواجه بوالفتح راوی مهتر
(ص ۱۵۳)

بوالفتح راوی آن که چو او نیست این مدیح
یا درسراش خواند یا نه به وقت خوان
(ص ۴۳۱)

امیر معزی :

شاعر معزی آمد و راوی شکر لبان
آرد یکی جواهر و آرد یکی شکر
(ص ۲۲۵)

درخور احسنت و زه باشد ثنا و مدح تو
تا بود شاعر چنان و تا بود راوی چنین
(ص ۵۳۶)

سنایی غزنوی :

ایا راوی ببر شعر من و در شهرها می‌خوان
به پیش کهتر و مهتر سزدگر دیربستائی
(ص ۶۰۲)

سوزنی سمرقندی :

ای راوی این قصیده بخوان و مرا به بین
کالسمع بالمعیدی خیر من آن تره
(ص ۲۷۰)

خاقانی شروانی :

راویان شعر من در مدح او
سُخره بر آعشی وأخطل کرده اند
(ص ۵۱۷)

انوری ابیوردی:

چو روز جلوه انشاد راوی شعرم
به بارگاه درآرد عروس انشی را
(ج ۱، ص ۳)

نظامی گنجوی:

درآمد راوی و برخواند چون دُر
ثنایی کان بساط از گنج شد پر
(ص ۴۵۳)

سعدی:

راوی روشندل از عبارت سعدی
ریخته در بزم شاه لؤلوی منضود
(ص ۷۱۸)

سلمان ساوجی :

چو راوی کلماتم به حضرت تو زبان
به نقل این سخن آبدار بگشاید
(ص ۴۷۹)

جامی :

گفتار جامی را نشان، وصف جمالش پس چه غم
گر راوی شعرش کندمحو از تخلص نام را
(ج ۲، ص ۸۴)

نظیری نیشابوری :

دگر که گفت مبادا زراوی شعرم درین قصیده به روز کمال بنشانی

(ص ۴۵۲)

قا آنی شیرازی، که نام راوی او خازن میر معظم بوده است، سروده :

شنیده ام که پرندوش از سیاست تو کشیده راوی اشعار من به چرخ نفیر

(ص ۴۴۱)

خازن میر معظم راوی اشعار من آنکه می گوید بلا مفتون بالای منست

(ص ۹۵۲)

راوی ستاده پیش صف اشعار قا آنی به کف گوهرفشان همچون صدف در مدح دارای مهین

(ص ۷۰۹)

ادیب الممالک فراهانی :

درست خواندم چونان که هرکه باز شنید همی به شاعر و راوی سرود لِّله دَر^(۴)

(ج ۲، ص ۲۰۹)

داشتن راوی از آنجا ناشی شده بود که شاعران بزرگ ایران شعر خویش را همواره با موسیقی توأم می کردند و هر قصیده ایشان می بایست در یکی از پرده های موسیقی خوانده می شد و به همین جهت شاعر بزرگ همواره آن کس بوده است که در این صنعت دست داشته باشد و یکی از سازها را بنوازد و آواز دلفریب داشته باشد (نفیسی، ص ۴۱۰). نظامی عروضی سمرقندی (صص ۵۸، ۶۳) گوید: «فرخی از سیستان بود... طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی و چنگ ترزدی ... امیر، فرخی را بار داد فرخی برخاست و به آواز حزین و خوش این قصیده بخواند که «باکاروان حُلّه برفتم زسیستان»^(۵) و اگر شاعر از عهده این کار بر نمی آمد می بایست کسی را به اسم «راوی» داشته باشد که در مجالس پادشاهان، اشعار وی را به آواز بخواند.^(۶) به این نمونه ها از سروده های شاعران توجه فرمایید:

هزار دستان این مدحت منوچهری کند روایت در مدح خواجه بو العباس

(منوچهری، ص ۴۵)

- مختاری آن که مدحگر و صفهای تست
بروجه تهنیت به قدوم مه صیام ...
راوی بخواند و خوش بشنیدی و بعد از آن
فرمودی آنچه از تو سزید ای سر کرام
(عثمان مختاری، ص ۳۴۷)
- راوی آن روز که شعر تو سراید زدمش
باد چون خاک از آن شعر شود نقش پذیر
(سنایی، ص ۲۸۲)
- راوی خاقانی از آهنگ در دیوان سمع
نقش نام بوالمظفر اخستان انگیخته
(خاقانی، ص ۳۴۹)
- این خدمت منظوم که در جلوۀ انشاد
دوشیزۀ شیرین حرکات و سکناتست
زان راوی خوش خوان نرسانید به خدمت
کز شعر غرض شعر نه آواز روانست
(انوری، ج ۱، ص ۵۳)
- سزای افتخار آن شعر باشد
که افزون باشدش راویّ موزون
(همان، ج ۱، ص ۳۷۳)
- از این بیت بر می‌آید که کثرت راویان امر مهمی بوده است. بویژه اگر «موزون» و سخن شناس باشند.
- بخواند راوی مستان به صوت داودی
ز شوق او سخن چون زبور گشته ما
(اوحدی مراغه‌ای، ص ۸۷)
- راوی اگر سراید این شعر در سپاهان
روح کمال گوید لَیْلَه دَر قایل
(سلمان ساوجی، ص ۵۵۴)
- از این رو می‌بایست که راوی، سخنور بوده و با صدای بلند اشعار شاعر را روایت کند:
- چو راوی خاقانی آوا بر آرد
صریر در شاه ایران نماید
(خاقانی، ص ۱۲۹)
- گفتم مرا به خدمت میر بزرگوار
ایدون وسیله باید راوی سخنورا
(قاآنی، ص ۲۳)

ابن فندق (ص ۲۵۹) در باره حکیم محمد مفخری که راوی اشعار حکیم صوابی بود، می‌گوید: «قرآن خواندی به الحان و مردی جهوری [= بلند آواز] بودی». عرفی شیرازی (ج ۲، ص ۳۸۵) معتقد بود که نباید راوی بد لهجه و غلط خوان باشد:

مده به راوی بد لهجه شعر من که مرا درین قصیده به روز کمال نشانی
مرا به نسبت همدردی کمال غم است وگرنه شعر چه غم دارد از غلط خوانی
حکیم شفائی اصفهانی (ص ۱۵۶) به این ابیات عرفی اشاره کرده و گفته است:
نه عرفیم که ز بد مستی حماقت گفت به تر دماغی فلان گیلانی
مده به راوی ناجنس^(۷) نامه‌ای که مرا درین قصیده به روز کمال نشانی

از دیگر دلایل وجود راوی آن بود که شاعر نمی‌توانست اشعار بسیار خویش را به یاد بسپارد و چون ضبط اشعار در دیوان‌ها هنوز چندان معمول نبود کسی را که حافظه‌ای قوی داشت به خدمت می‌گرفت تا اشعار وی در ذهن او محفوظ و مضبوط ماند (نفیسی، ص ۴۱۰).

ابن فندق (ص ۲۵۴) درباره ابوالحسین محمد بن یحیی که راوی اشعار بود گفته: «او ادیب بود و حافظ قرآن، محدث، حافظ تواریخ، عالم به آنساب و فصیح».

استاد شفیع کدکنی (راه‌های انتشار یک شعر در قدیم، صص ۱۶۹-۱۷۰) احتمال داده اند که واژه راوی در فارسی از ماده «روی» عربی اشتقاق نیافته باشد و از «رو» و «روانی» گرفته شده باشد و این که می‌گویند «فلانی درسش را روان کرده است» یعنی به خوبی آموخته و در حافظه دارد، و از عهده ادای آن به بهترین وجهی بر می‌آید باقی مانده همین نکته است و چه بسا که کاربردی کهن و ما قبل اسلامی، مانند کارگوسان‌ها و خنیاگران عهد قدیم ایران، داشته باشد. آنگاه استاد شفیع شواهدی از اسرار/توحید، تفسیر بصائر یمنی و مثنوی مولوی ذکر کرده اند که در آنها «روی» و «بروی» به کار رفته است با همان معنی «روان بودن» و «روان کردن».

افزون بر شواهد استاد شفیع شاید بتوان این دو شاهد را نیز بر آنها افزود: امیر معزی (ص ۱۳۰) سروده است:

کجا روایت یک مدح تو کند راوی
همه روانی راوی بدان روایاتست
و خواجوی کرمانی (ص ۴۵۷) نیز سروده است:

من بادی پای روحم من بادی بان نوحم
من راز دار غیبم من راوی روانم
البته سنت حفظ و نقل از حافظه از دیرباز در میان عربها رایج بود، جاحظ (البیان و التبیان، ج ۳، ص ۲۸) در آنجا که میان خطیبان عرب و ایرانی مقایسه‌ای کرده است تصریح کرده که ایرانیان، علم و ادب را از راه تألیف و تدوین اندوخته اند ولی عرب بالبداهه و ارتجالی، بدون اتکا به نوشته، خطبه‌ها را ایراد می‌کرده‌اند. طرفه آن که برخی عربها به ضبط علوم در کتابها نگاهی بدبینانه داشتند و آن را موجب تضییع دانش می‌دانستند (محمّدی، ص ۱۳۱). حماد راویه (فو ۱۵۵ هـ ق)، مشهورترین راوی ادبیات عربی که ایرانی نژاد بود، فقط از شاعران جاهلی ۲۹۰۰ قصیده از برداشت و این افزون بر قطعه‌های شعر دوران جاهلیت و سروده‌های عصراسلامی بود (ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۰۶) از این رو راویان جایگاهی بلند نزد شاعران داشتند. خاقانی (ص ۴۸۶) گوید:

راوی من که مدح شه خواند
صد جریرو فرزدقش دانند
امیر معزّی (ص ۴۸۲) نیز راویان را «شکرلب» معرفی کرده است:
شاعر ترامعزّی راوی تراشکر لب
دولت ترا مسلم نصرت ترا دمدام
قائّانی (صص ۵۴۰، ۷۰۹) راویان را «گهر ریز» و «گهر فشان» معرفی کرده و ستم به راوی را ستوده نمی‌داند:

ستم به راوی اشعار من ستوده نبود
اگر چه شعر مرا کس نمی‌خرد به شعیر
(ص ۴۴۲)
گاه راوی با شاعر و خنیاگر در یک ردیف ذکر شده اند (نک: انوری، ج ۱، ص ۴۴۷)
ولی حکیم سنایی (ص ۱۹۲) تصریح کرده که راویان تکرار کنندگان سروده‌های شاعرانند نه هم رتبه آنان:

شاعران را از شمار راویان مشمر که هست
جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار

از نقش اجتماعی راویان نیز غافل نباید بود؛ چرا که راویان، اشعار را فقط در دربار پادشاهان و خلفا نمی‌خواندند بلکه در مجالس عمومی و در مناسبت‌های گوناگون این سروده‌ها را بر مردم عرضه می‌کردند از این رو تاثیر تبلیغاتی فراوانی داشتند (نک: شفيعی کدکنی، مفلس کیمیا فروش، ص ۹۶) حکیم سنایی (ص ۶۰۲) به راوی خود می‌گوید که شعر مرا در شهرها بخوان:

ایارای بیر شعر من و در شهرها می‌خوان به پیش کهتر و مهمتر سزد گر دیر بستائی
سوزنی سمرقندی (ص ۱۳۳) نیز به «راوی بازارخوان» اشاره کرده :

ملحدان، سنی شوند اندر طیس گر مدح تو راوی بازار خوان خواند به بازار طیس
اوحدی مراغه‌ای (ص ۱۸۵) نیز می‌گوید :

راویان نظم ز اشعار بدیع اوحدی بار دیگر فتنه‌ای در روزگار انداختند
توجه به این مسأله در تحلیل نقش اجتماعی راویان بس مهم تواند بود (نک: شفيعی کدکنی، همان، ص ۹۷)

گاهی نیز راویان از پیش خود در شعرها تصرفاتی می‌کردند و گاه مطالبی را به نام دیگران «جعل» و «وضع» می‌نمودند. ابن سلام جمحی (ج ۱، ص ۴۱۸) درباره حماد راویه به صراحت گفته که وی اشعار را جابه‌جا و کم و زیاد می‌کرد. طه حسین در کتاب غوغا برانگیز خود فی الشعر الجاهلی (صص ۱۲۴-۱۱۸)، شوقی ضیف (صص ۱۷۵-۱۶۴) و ناصرالدین اسد (صص ۳۲۱-۳۳۵) فصلی را در آثار خود بدین امر اختصاص داده، علل و اسباب «وضع» و «انتحال» را کاویده اند. گفتنی است ابوالقاسم بصری (فو ۳۷۵ هـ. ق) کتابی تألیف کرده بود با عنوان التنبيهات على أغاليط الرواه (جرجی زیدان، ج ۱، جزء ۲، ص ۴۱۸).

در ادبیات فارسی نیز از گزارش خاقانی در منشآت (ص ۱۶۲) بر می‌آید که راوی اشعار وی، قصیده خاقانی را تغییر داده و با تصرفاتی چند به امیر مظفر الدین عرضه داشته است. نورالدین عبدالرحمان جامی (ج ۲، ص ۸۴) نیز گلایه می‌کند که راوی،

تخلص او را از شعر محو کرده است. قانّی شیرازی (ص ۹۵۲) در قطعه‌ای زیبا به صراحت راوی اشعارش را «دزد» خطاب می‌کند:

خازن میر معظم راوی اشعار من	آنکه می‌گوید بلا مفتون بالای منست
راوی شعر منست اما چو نیکو بنگری	راوی اشعار نبود دزد کالای منست
طبع موزون مرا دزدید و چون پرسم سبب	گویدم کاین قامت موزون زیبای من است
شعر شیرین مرا بُردست و چون جویم دلیل	گویدم کاین خنده لعل شکر خای منست

نتیجه

راویان در حفظ، گسترش و انتشار اشعار در ادب پارسی و تازی سهمی بسزا داشتند. با توجه به نبود امکانات ارتباطی در گذشته نقش این راویان در مسائل فرهنگی و اجتماعی بارز بوده است و بدون مبالغه می‌توان گفت اگر این راویان نمی‌بودند بخش مهمی از اشعار، انتشار نمی‌یافت و به نسل‌های بعد نمی‌رسید از این رو در تاریخ ادبیات باید به این مهم بیش تر پرداخت. متأسفانه در ادبیات فارسی پیرامون نقش و جایگاه راویان اشعار تاکنون تحقیق جامعی صورت نپذیرفته و جای آن بسیار خالی است. امیدوارم این نوشتار فتح بابی در این زمینه باشد.

پی‌نوشت‌ها :

۱- زُهر بن ابی سلمی (ص ۲۹۱) سروده :

يَسِيرُونَ حَتَّى حَبَسُوا عِنْدَ بَابِهِ ثَقَالَ الرَّوَايَا وَالْهَجَانُ الْمَتَالِيَا

روایا در این بیت به شترانی گفته شده که کالایی بر پشت آنها حمل کنند.

۲- در دیوان سوزنی سمرقندی (ص ۸۴) بیت بدین شکل ضبط شده است:

بلبل چه شود ناقل و راوی و بخواند	بیت و غزل رودکی اندر حق عیار
راوی نه همانا که بدی همچو نظامی	در صدر نظام الدین برخواندن اشعار

۳- جناب آقای دکتر امید سالار (ص ۳۴۵) مصراع دوم بیت عنصری را به همان شکل که در متن مقاله آمده تصحیح کرده اند و در دیوان عنصری (ص ۲۰۱) مصراع دوم بدین شکل آمده است: چون نافه شود راوی و مداح ترا فم.

۴- منظور گفتن: «لِیْلَةِ دَرِّ قَائِل» است در مقام تحسین .

۵- استاد شفیعی کدکنی (راه‌های انتشار یک شعر در قدیم، صص ۱۷۱-۱۷۰) نمونه‌های جالبی را در این باره نقل کرده اند.

۶. گفتنی است که هم اینک نیز در پاکستان و هند اشعار شاعران با آواز خوانده و ادا می‌شود. (از افادات شفاهی جناب استاد دکتر فتح الله مجتبایی).

۷. در دیوان حکیم شفاءنی اصفهانی (ص ۱۵۶، پا نوشت ۱) آمده که در نسخه‌های دیوان «راوی بدلهجه» ضبط شده بود ولی به نقل از چاپ سنگی دیوان عرفی شیرازی «راوی ناجنس» در متن قرار گرفته است.

منابع :

ابن خلکان، شمس الدین احمد، ۱۹۷۷م، *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت.

ابن درید، محمد بن الحسن، ۱۹۸۷م، *جمهره اللغة*، تحقیق رمزی منیر بعلبکی، بیروت.

ابن سلام جمحی، محمد، ۱۹۷۴م، *طبقات فحول الشعراء*، تحقیق محمود شاکر، قاهره.

ابن فارس، ابوالحسن احمد، ۱۴۰۴هـ. ق، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم.

ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ۱۳۶۱ ش، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح احمد بهمنیار، چاپ سوم، تهران.

ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، ۱۹۶۶م، *الشعر و الشعراء*، تحقیق احمد محمد شاکر، دارالمعارف، قاهره.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، ۱۳۸۳هـ. ق، *الأغانی*، قاهره.

ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷ ش، *دیوان*، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد.

ادیب الممالک فراهانی، ۱۳۸۴ ش، *دیوان/شعار*، تحقیق علی موسوی گرمارودی، تهران.

زهري، ابومنصور محمدبن احمد، ۱۹۶۷م، *تهذیب اللغة*، ج ۱۵، تحقیق ابراهیم الابیاری، قاهره.

اسد، ناصرالدین، ۱۹۸۸م، *مصادر الشعر الجاهلی وقيمتها التاريخية*، دارالجيل، بیروت.

امید سالار، محمود، ۱۳۸۹ ش، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، بنیاد موقوفات دکتر افشار، تهران.

امیر معزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۱۸ ش، دیوان، به اهتمام عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة، تهران.

انوری ابیوردی، محمد بن علی، ۱۳۶۴ ش، دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰ ش، کلیات/اوحدی، به اهتمام سعید نفیسی، انتشارات امیر کبیر، تهران.

بلاشر، رئیس، ۱۹۸۴ م، تاریخ الأدب العربی، نقله إلى العربیة ابراهیم الکیلانی، دارالفکر، دمشق.

تقی زاده، سید حسن، «شاهنامه و فردوسی»، نک: هزاره فردوسی

جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، بی تا.

_____، ۱۹۶۹ م، الحیوان، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، داراحیاء التراث العربی،

بیروت.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۱۳۷۸ ش، دیوان، به تصحیح اعلاخان افصح زاد، نشر میراث مکتوب،

تهران.

جرجی زیدان، ۱۹۸۳ م، تاریخ آداب اللغة العربیة، دارمکتبه الحیاه، بیروت.

خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی، ۱۳۶۸ ش، دیوان، به کوشش ضیاء الدین سجادی، چاپ سوم،

تهران.

_____، ۱۳۶۲ ش، منشآت خاقانی، به تصحیح محمد روشن، تهران.

خلف تبریزی، محمد حسین، ۱۳۶۱ ش، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیر کبیر،

تهران.

خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ. ق، العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم.

خواجو کرمانی، ۱۳۶۹ ش، محمود، دیوان، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷ ش، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، مؤسسه چاپ و

انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

رشیدی، عبدالرشید تتوی، ۱۳۸۶ ش، فرهنگ رشیدی، به تصحیح اکبر بهداروند، تهران.

رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد، ۱۳۶۳ ش، دیوان، زیر نظری. براگینسکی، تهران.

زهیر بن أبی سلمی، ۱۹۶۴ م، دیوان، شرحه ابوالعباس ثعلب، قاهره.

سعدی، مصلح الدین بن عبدالله، ۱۳۶۳ ش، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران.

سلمان ساوجی، ۱۳۶۷ ش، دیوان، به اهتمام منصور مشفق، چاپ دوم، تهران.
سمیعی، کیوان، ۱۳۲۴ ش، «تسامحات ادبی»، مجله یادگار، سال دوم، شماره دوم، تهران، مهرماه.
سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، ۱۳۸۰ ش، دیوان، به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران.
سوزنی سمرقندی، محمد بن علی، ۱۳۴۴ ش، دیوان، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، چاپخانه سپهر، تهران.

شاد، محمد پادشاه، ۱۳۶۳ ش، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران.
شانه چی، کاظم مدیر، ۱۳۷۲ ش، علم/الحديث و درایه/الحديث، چاپ پنجم، قم.
شفائی اصفهانی، شرف الدین حسن، ۱۳۶۲ ش، دیوان، به اهتمام لطفعلی بنان، تبریز.
شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۱ ش، «راه‌های انتشار یک شعر در قدیم»، اشراقی نامه، مجموعه مقالات زیر نظر سید محمد دبیر سیاقی، قزوین.

_____، ۱۳۷۴ ش، مفلس کیمیا فروش، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران.
شوقی ضیف، ۱۹۷۷ م، العصر الجاهلی، دارالمعارف، قاهره.
طبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری، دارالجلیل، بیروت، بی تا.
طه حسین، ۱۹۲۶ م، فی الشعر الجاهلی، الطبعة الأولى، مطبعة دارالکتب المصریه، قاهره.
عتیق، عبدالعزیز، تاریخ البلاغه العربیه، دارالنهضة العربیه، بیروت، بی تا.
عرفی شیرازی، ۱۳۷۸ ش، دیوان، به تصحیح محمد ولی الحق انصاری، دانشگاه تهران، تهران.
عثمان مختاری، ۱۳۸۲ ش، دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

عنصری بلخی، ۱۳۶۳ ش، دیوان، به اهتمام سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران.
فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۳۸۸ ش، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران.

قآنی شیرازی، ۱۳۳۶ ش، دیوان، به اهتمام محمد جعفر محجوب، انتشارات امیر کبیر، تهران.
محمدی، محمد، ۱۳۷۴ ش، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، انتشارات توس، تهران.

مدنی، سید علی خان بن معصوم، ۱۳۸۹ هـ. ق/ ۱۹۶۹ م، *انوار الربیع فی أنواع البدیع*، تحقیق شاکرهادی شکر، النجف الأشرف.

مرزبانی، محمد بن عمران، ۱۹۶۵ م، *الموشح*، تحقیق علی محمد البجاوی، مصر.
مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۲ ش، *دیوان*، به تصحیح رشید یاسمی، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران.

مقدمه قدیم شاهنامه، با تصحیح علامه محمد قزوینی، نک: *هزاره فردوسی*.
منوچهری دامغانی، ۱۳۴۷ ش، احمد بن قوص، *دیوان*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران.

ناصر خسرو، *دیوان*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ دوم، تهران، بی تا.
نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۳۳ ش، احمد، *چهارمقاله*، تصحیح محمد قزوینی، با تعلیقات محمد معین، چاپ سوم، انتشارات زوار، تهران.
نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، به اهتمام حسن وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، بی تا.

نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹ ش، *دیوان*، به تصحیح محمد رضا طاهری، تهران.
نفیسی، سعید، *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، بی تا.
نولدکه، تئودور، *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۲۷ ش].

هدایت، رضا قلی خان، *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.
هزاره فردوسی، ۱۳۲۲ ش، مجموعه خطابه‌ها و مقالات، وزارت فرهنگ، تهران.